



بخش ۲۴ - بیان خسارت وزیر درین مکر

۱	همچو شه نادان و غافل بُد وزیر	پنجه می زد با قدیم ناگزیر
۲	با چنان قادر خدایی کز عدم	صد چو عالم هست گرداند بدم
۳	صد چو عالم در نظر پیدا کند	چونک چشمت را به خود بینا کند
۴	گر جهان پیشت بزرگ و بی بنیست	پیش قدرت ذرّه‌ای می دان که نیست
۵	این جهان خود حبس جانهای شماست	هین روید آن سو که صحرای شماست
۶	این جهان محدود و آن خود بی حدست	نقش و صورت پیش آن معنی سدست
۷	صد هزاران نیزه فرعون را	در شکست از موسی با یک عصا
۸	صد هزاران طبّ جالینوس بود	پیش عیسی و دَمش افسوس بود
۹	صد هزاران دفتر اشعار بود	پیش حرفِ آمی اَش عار بود
۱۰	با چنین غالب خداوندی کسی	چون نمیرد گر نباشد او خسی
۱۱	بس دل چون کوه را انگیخت او	مرغ زیرک با دو پا آویخت او
۱۲	فهم و خاطر تیز کردن نیست راه	جز شکسته می نگیرد فضل شاه
۱۳	ای بسا گنج آگنان کُنچ کاو	کان خیال اندیش را شد ریش گاو
۱۴	گاو که بود تا تو ریش او شوی	خاک چه بود تا حشیش او شوی
۱۵	چون زنی از کار بد شد روی زرد	مَسخ کرد او را خدا و زهره کرد
۱۶	عورقی را زهره کردن مسخ بود	خاک و گل گشتن نه مسخست ای عنود
۱۷	روح می بُردت سوی چرخ برین	سوی آب و گل شدی در اسفلین
۱۸	خویشتن را مسخ کردی زین سفول	زان وجودی که بُد آن رشکِ عقول
۱۹	پس بین کین مسخ کردن چون بود	پیش آن مسخ این به غایت دون بود
۲۰	اسپ همت سوی اختر تاختی	آدم مسجود را نشناختی
۲۱	آخر آدم زاده‌ای ای ناخلف	چند پنداری تو پستی را شرف
۲۲	چند گویی من بگیرم عالمی	این جهان را پُر کنم از خود همی
۲۳	گر جهان پُر برف گردد سرسِر	تابِ خور بگدازدش با یک نظر
۲۴	وُزیر او و صد وزیر و صد هزار	نیست گرداند خدا از یک شرار
۲۵	عین آن تخیل را حکمت کند	عین آن زهراب را شربت کند
۲۶	آن گمان انگیز را سازد یقین	مهرها رویاند از اسباب کین
۲۷	پرورد در آتش ابراهیم را	ایمئی روح سازد بیم را
۲۸	از سبب سوزیش من سوداییم	در خیالاتش چو سوفسطاییم

بخش ۲۵ - مکر دیگر انگیختن وزیر در اضلال قوم

۱	مکر دیگر آن وزیر از خود بیست	وعظ را بگذاشت و در خلوت نشست
۲	در مریدان در فکند از شوق سوز	بود در خلوت چهل پنجاه روز
۳	خلق دیوانه شدند از شوق او	از فراق حال و قال و ذوق او
۴	لابه و زاری همی کردند و او	از ریاضت گشته در خلوت دوتو
۵	گفته ایشان نیست ما را بی تو نور	بی عصاکش چون بود احوال کور
۶	از سر اکرام و از بهر خدا	بیش ازین ما را مدار از خود جدا

۷	ما چو طفلانیم و ما را دایه تو	بر سر ما گستران آن سایه تو
۸	گفت جانم از مُحَبَّان دور نیست	لیک بیرون آمدن دستور نیست
۹	آن امیران در شفاعت آمدند	وان مریدان در شِناعت آمدند
۱۰	کین چه بدبختیست ما را ای کریم	از دل و دین مانده ما بی تو یتیم
۱۱	تو بهانه می کنی و ما ز درد	می زنیم از سوز دل دمه‌های سرد
۱۲	ما به گفتار خورش خورده‌ایم	ما ز شیر حکمت تو خورده‌ایم
۱۳	الله الله این جفا با ما مکن	خیر کن امروز را فردا مکن
۱۴	می دهد دل مر ترا کین بی دلان	بی تو گردند آخر از بی حاصلان
۱۵	جمله در خشکی چو ماهی می طپند	آب را بگشا ز جو بردار بند
۱۶	ای که چون تو در زمانه نیست کس	الله الله خلق را فریاد رس

بخش ۲۶ - دفع گفتن وزیر مریدان را

۱	گفت هان ای سُخرگان گفت و گو	وعظ و گفتار زیان و گوش جو
۲	پنبه اندر گوش حسّ دون کنید	بند حسّ از چشم خود بیرون کنید
۳	پنبه آن گوش سیر گوش سَرست	تا نگردد این گر آن باطن گَرست
۴	بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید	تا خطاب اُرْجعی را بشنوید
۵	تا به گفت و گوی بیداری ذری	تو ز گفت خواب بویی کی بری
۶	سیر بیرونیست قول و فعل ما	سیر باطن هست بالای سما
۷	حسن خشکی دید کز خشکی بزاد	عیسی جان پای بر دریا نهاد
۸	سیر جسم خشک بر خشکی فتاد	سیر جان پا در دریا نهاد
۹	چونک عمر اندر ره خشکی گذشت	گاه کوه و گاه دریا گاه دشت
۱۰	آب حیوان از کجا خواهی تو یافت	موج دریا را کجا خواهی شکافت
۱۱	موج خاکی وهم و فهم و فکر ماست	موج آبی محو و سُکَرست و فناست
۱۲	تا درین سُکری از آن سُکری تو دور	تا ازین مستی از آن جامی نفور
۱۳	گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار	مدتی خاموش خو کن هوش دار

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مسدس محذوف یا وزن مثنوی)

منابع:



تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه

۱- وبسایت گنجور:

۲- مثنوی معنوی بر اساس نسخه قونیه - به تصحیح و پیشگفتار

عبدالکریم سروش

۳- شرح مثنوی معنوی ۱ حاج ملاهادی سبزواری

۴- وبسایت واژه یاب:

لغتنامه و شرح:

* جالینوس: نام طبیب معروف یونانی است.	* سبب سوزیش:
* گنج آگنان:	* سوفسطاییم: مغالطه آمیز، پیرو مکتب سوفسطایی.
* حشیش: گیاه خشک.	* شِناعت: زشتی و بدی و قباحث .
* عورتی: امری که انسان از آن شرم داشته باشد.	* سُخرگان: ۱. ذلیل و مقهور و زبردست. ۲. کسانی که مردم آنها را ریشخند کنند.
* اسفلین: پایین ترین .	* اُرْجعی: فعل امر، صیغه، واحد مؤنث امر حاضر است بمعنی بازگشت کن و این خطاب است به روح مؤمن بوقت مرگ .
* سفول: پست شدن؛ کم قدر شدن؛ فرومایه شدن.	* سُکَرست: مستی، نشئه.
* وُر: ۱. بزه، گناه، معصیت. ۲. نقل، سنگینی، رانی. ۳. نکبت، وبال	* نفور: بیزار، رمنده، فراری، گریزان، متنفر.
*	*